

نقش و عملکرد قدرت‌های بزرگ در تأسیس، تثبیت و گسترش جهانی حقوق بین‌الملل

حسین دهشیار*

ابوذر عمرانی**

چکیده

به عقیده بسیاری از پژوهشگران، حقوق بین‌الملل طی قرون اخیر در راستای تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ و در سایه آن شکل گرفته و رشد یافته است. بر این مبنا نقش قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری و توسعه حقوق بین‌الملل تا حدودی مبهم و متناقض می‌نماید. در این راستا این سؤال مطرح می‌شود که «قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل چرا و چگونه در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل تعیین‌کننده می‌باشند؟». قدرت‌های بزرگ به علت جایگاهی که به لحاظ توانمندی‌های مختلف دارند، از طریق نهادسازی، شکل دادن به معاهدات، تفسیر قوانین و هنجارسازی نقش کلیدی در شکل دادن و گسترش حقوق بین‌الملل دارند. قواعد حقوقی و نهادهای بین‌المللی می‌توانند هزینه‌های حفظ سیستم را کم کنند و بر مشروعیت اقدامات قدرت‌های بزرگ بیفزایند. بنابراین پژوهش حاضر مدعی است قدرت‌های بزرگ شکل‌دهنده، تثبیت‌کننده و حامی قواعد حقوقی می‌باشند. در این راستا بر مبنای روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از داده‌های تاریخی به نقش قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل در ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: حقوق بین‌الملل، نهادهای بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ، ایالات متحده آمریکا، هژمون

* عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۴

فصلنامه روابط خارجی، سال یازدهم، شماره چهل و چهارم، زمستان ۱۳۹۸، صص ۳۳-۵

مقدمه

حقوق بین‌الملل به عنوان مجموعه قواعد ناظر بر نظم حقوقی حاکم بر روابط کنشگران بین‌المللی، دستاورد توسعه و تحولات تاریخی تلقی می‌گردد که بر مناسبات سیاسی حکم فرما شده است. مسلماً قدرت‌های بزرگ نقش بسزایی در این تحولات داشته‌اند. این مسئله از قرن هفده میلادی تا کنون مسئله‌ای انکارناپذیر است. مسئله مهم برای بسیاری از پژوهشگران این است که در این مدت حقوق بین‌الملل در راستای تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ و در سایه آن شکل گرفته و رشد یافته است. حتی در بسیاری از موارد قدرت‌های بزرگ، آنجا که حقوق بین‌الملل را در تعارض با منافع و اهداف خود دیده، از آن کناره گرفته‌اند. بسیاری مانند محققان رئالیست نیز حقوق بین‌الملل را ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به منافع خود می‌پندارند و معتقدند حقوق بین‌الملل در همراهی کشورهای قدرتمند با خود، درمانده است. این در حالی است که فلسفه وجودی حقوق بین‌الملل پس از شکل‌گیری «نظام بین‌الملل و ستفالیایی»، مهار زیاده‌طلبی و قدرت‌جویی دولت‌ها و به طور خاص، قدرت‌های بزرگ بوده است. در راستای بررسی مبحثی که مطرح شد این سؤال مطرح می‌شود که «قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل چه نقشی دارند؟»، در ادامه این فرضیه مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ به علت جایگاهی که به لحاظ توانمندی‌های مختلف دارند، از طریق نهادسازی، شکل دادن به معاهدات، تفسیر قوانین، عرف‌سازی و هنجارسازی نقشی کلیدی در شکل دادن و گسترش حقوق بین‌الملل دارند. همچنین باید به نقش قدرت‌های بزرگ در

ایفای نقش در تهیه پیش‌نویس مذاکرات بین‌المللی و تصویب قوانین داخلی که پیامدهای فرامرزی دارند نیز اشاره کرد. در ادامه باید به اراده قدرت‌های برتر برای به‌کارگیری قوه قهریه و مجازات کشورهایی که ناقض قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی هستند اشاره کرد که می‌تواند عاملی برای گسترش حقوق بین‌الملل به‌شمار آید.

پژوهش حاضر قصد دارد با استفاده از مؤلفه‌هایی که در فرضیه مطرح شد و با ارائه شواهد تاریخی به نقش قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل بپردازد. در این پژوهش تحولات تاریخی حقوق بین‌الملل به دو دوره کلاسیک و مدرن تقسیم شده است. مبنای این تقسیم‌بندی پایان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری سازمان ملل متحد است. زیرا از این تاریخ به بعد به دلایل بسیار؛ از جمله ایجاد سازمان ملل متحد، حقوق بین‌الملل نسبت به گذشته رشدی سریع و همه‌جانبه پیدا کرد. پژوهش حاضر سعی در بررسی مقطع بعد از جنگ جهانی دوم یعنی دوره مدرن را دارد. در هر صورت، همان‌طور که قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل کلاسیک را که قبلاً وجود نداشت، به وجود آورده‌اند، در عصر مدرن نیز این جایگاه و توانمندی قدرت‌های بزرگ به‌خصوص در زمینه تکنولوژی و فناوری است که به این قدرت‌ها فرصت داده است تا در این موارد پیش‌قدم باشند. به منظور بررسی این مسئله، پژوهش حاضر سعی دارد بر مبنای روش توصیفی _ تحلیلی و بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای تا حد توان خود اطلاعات و دانش در این حوزه را توسعه دهد.

۱. پیشینه پژوهش

در مورد قدرت‌های برتر، به‌طور جداگانه و حقوق بین‌الملل نیز به‌طور مستقل، منابع به صورت کتاب، مقاله و منابع دیگر، فراوان است، اما می‌توان ادعا کرد نسبت به موضوع مورد مطالعه این پژوهش به ندرت نوشته و منبع مستقلی وجود دارد. از این رو مطالب مربوط به موضوع پژوهش را باید از منابع مختلف گردآوری کرد و در یک مجموعه انسجام بخشید. برخی از مهم‌ترین منابع بدین شرح می‌باشند.

در کتاب *حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل*، نوشته جلال‌الدین مدنی، موضوعاتی مانند مبانی حقوق بین‌الملل، عوامل ایجاد و تحول حقوق بین‌الملل و توسعه روابط بین‌الملل، سیر مراحل تدوین حقوق بین‌الملل و تحولات تاریخی آن مطرح شده‌اند. مطالب ارزشمندی در مورد تاریخچه و نحوه شکل‌گیری حقوق بین‌الملل در این کتاب ملاحظه می‌شود، ولی صرفاً مباحث به شکل تاریخی بررسی شده و تحلیلی در مورد نقش قدرت‌های بزرگ در آن دیده نمی‌شود. کتاب *حاکمیت قدرت یا حاکمیت قانون؟ ارزیابی سیاست‌ها و اقدامات آمریکا در مورد معاهدات امنیتی*، تألیف «نیکول دلر»، «آرجون مایخانی» و «جان باروز»؛ بیانگر روند برخورد دوگانه ایالات متحده با حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی و معاهدات امنیتی است و در نوع خود اثری بدیع، مستدل و حقوقی است، لیکن قصد نویسنده کتاب صرفاً نقد اقدامات آمریکا در زمینه‌های مطرح شده است و به بررسی نقش این کشور در توسعه حقوق بین‌الملل پرداخته نشده است. در کتاب *دنیای بی‌قانون؛ آمریکا، قانون‌گذاری جهانی و قانون شکنی*، اثر «فیلیپ ساندرز» و ترجمه اصغر دستمالچی نویسنده به این نکته می‌پردازد که علی‌رغم اینکه با دنیایی مملو از قوانین، مقررات، آئین‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌ها مواجه‌ایم، ولی چند قدرت بزرگ خودسرانه قواعد پذیرفته شده بین‌المللی را که غالباً خود از بانیان وضع آن بوده‌اند، زیر پا می‌گذارند. این اثر نیز در پی نقد اقدامات ایالات متحده در زمینه‌های مختلف است. «نیکو کریش» (۲۰۰۵)، در مقاله «حقوق بین‌الملل در عصر هژمونی: قدرت نابرابر و ایجاد نظم حقوقی بین‌الملل» به مسائلی چون حقوق بین‌الملل و قدرت‌های برتر، ارزش نهادها برای کشورهای قدرتمند، حقوق بین‌الملل و قدرت‌های هژمون اشاره می‌کند. در این مقاله نیز به نقش هژمون در نهادسازی و توسعه حقوق بین‌الملل اشاره شده است، هرچند نویسنده در مواردی به ابزارانگاری حقوق بین‌الملل در مواردی که به نفع هژمون نیست نیز اشاره کرده است. با بررسی مختصری از منابع موجود می‌توان گفت اکثر این منابع به موضوع مورد مطالعه در این پژوهش نپرداخته‌اند و آنجا که از نقش قدرت‌های بزرگ در توسعه حقوق بین‌الملل سخن به میان می‌آید، با

کمبود نسبتاً مشهود منابع، به‌ویژه منابع فارسی، مواجه می‌شویم. از این رو پژوهش حاضر با گردآوری مطالب پراکنده از منابع گوناگون، سعی کرده است در جهت پیدا کردن پاسخی جامع به پرسش پژوهش و پر کردن بخشی از کاستی‌ها و خلأهای نظری و محتوایی گام بردارد.

۲. چهارچوب نظری

۲-۱. تحلیل سیستمی رابطه حقوق و سیاست بین‌الملل

سیستم عبارت است از «یک چهارچوب نظری برای مدون ساختن داده‌های مربوط به پدیده‌های سیاسی و همچنین مجموعه‌ای یک‌پارچه از روابط که بر پایه یک مجموعه مفروض از متغیرهای سیاسی استوار است» (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۱۸۸).

۲-۱-۱. عناصر سیستمی حقوق بین‌الملل

هر سیستم باز دارای مشخصات چهارگانه زیر است:

۱. ورودی یا درونداد: ورودی‌های سیستم عبارت است از «مجموعه عناصری که به صورت خواسته‌ها، منافع، پشتیبانی‌ها و مخالفت‌ها وارد سیستم می‌شود و پس از تبادل محیط و سیستم، به صورت برونداد از نظام خارج می‌شود. روابط بین‌الملل، شکل دهنده بیشترین ورودی‌های این سیستم است» (قوام، ۱۳۸۱: ۳۰).

۲. پردازش یا فراگرد: پردازش، به عمل تبدیل ورودی‌ها به خروجی سیستم اطلاق می‌شود. آنچه در این مرحله حائز بیشترین اهمیت است، وجود سازوکارهای سیستم حقوقی بین‌المللی می‌باشد که فرایند پردازش داده‌های ورودی سیستم را امکان‌پذیر می‌نماید. این مجموعه سازوکارها شامل آیین‌ها و رویه‌ها، فرایندهای تصمیم‌سازی، ساختارها و نهادهای سیستم حقوقی است که عمل پردازش را به سرانجام می‌رسانند.

۳. خروجی یا برونداد: ورودی‌های سیستم در جریان عمل پردازش، به همان کیفیت زمان عرضه و ظهور در متن سیستم، باقی نمی‌مانند و به هویت تازه‌ای تبدیل و به محیط سیستم ارائه می‌شود. کارآمدی و تأثیرگذاری سیستم حقوقی به

بروندادهای آن وابسته است.

۴. بازخورد مثبت و منفی: «زمانی که یک خروجی سیستم با مؤلفه‌های تأثیرگذار محیط سیستمی سازگار می‌افتد، همان خروجی، در مرحله بعد به عنوان یک ورودی به کالبد سیستم نفوذ کرده و در راستای رشد و تکامل سیستم، ایفای نقش می‌کند که اصطلاحاً به آن بازخورد مثبت گفته می‌شود. در مواردی نیز برخی از خروجی‌های سیستم حقوقی با منافع و اهداف برخی از تابعان سیستم حقوقی در تعارض است و یا همخوانی ندارد، در این موارد معمولاً تابعان اصلی سیستم در برابر آن ایستادگی می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند و یا خروجی مورد نظر را نقض می‌کنند که در این موارد بازخورد منفی است. اگر بازیگران مخصوصاً بازیگران اصلی نظام بین‌الملل از خروجی‌های سیستم حقوقی بین‌الملل خرسند شوند علاقه مشخصی به حفظ و کارایی سیستم پیدا خواهند کرد» (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

۲-۱-۲. کارویژه‌های سیستم حقوقی بین‌الملل

۱. ایجاد تعادل و نظم: «این مسئله از طریق سازوکارها و قواعد حقوقی و نظارت بر اعمال تابعان سیستم حقوقی صورت می‌گیرد» (فرانکل، ۱۳۷۲: ۶۲).

۲. مشروعیت بخشی به وضعیت‌های اجتماعی: دومین کارویژه سیستم حقوقی بین‌المللی، مشروعیت بخشی به وضعیت‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری و تثبیت اهداف سازگار با سیستم است.

۳. پیشگیری و بازدارندگی: «فقر، بیماری‌های عفونی، تخریب محیط زیست، شکاف شمال - جنوب، مخاصمات مسلحانه، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و جنایات سازمان یافته فراملی، مهم‌ترین تهدیدات پیش‌روی جامعه بین‌المللی است که پیشگیری و کنترل آنها از مهم‌ترین کارویژه‌های یک سیستم حقوقی در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌رود» (آزادبخت، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

به‌طور کلی، سیاست‌های دولتی، دروندادهای سیستم حقوق بین‌الملل و مجموعه قوانین پذیرفته شده و سازمان‌ها، ساختار آن را شکل می‌دهند. ساختارها، دروندادها را دریافت کرده و آنها را از صورت وظایف، به صورت کنش‌ها

درمی‌آورند. «تصمیمات دسته جمعی، بروندادهای سیستم حقوق بین‌الملل هستند. این برونداها ممکن است محیط بین‌الملل را به نحوی تغییر دهند که باعث ایجاد تمایلات هم‌گرایانه و یا واگرایانه در درون نظام بین‌الملل شوند» (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۶۷۷).

وحدت ناهمگن جامعه بین‌المللی، تضاد خواسته‌ها، اراده معطوف به قدرت و صدها نمونه دیگر، مانع شکل‌گیری یک نظام حقوقی منسجم و تأثیرگذار در حقوق بین‌الملل شده است و تا کنون بسیاری از کشش‌های واقعی، ولی بی‌قاعده محیط نظام، بیرون از دامنه چیرگی قانون مانده‌اند. در این میان منافع دولت‌های قدرتمند بسیار مهم است، اگر آنها از بروندادهای سیستم حقوق بین‌الملل راضی باشند، خواهان حفظ وضع موجود و اگر ناراضی باشند، خواهان تجدیدنظر در وضع موجود می‌باشند. وضعیت و عملکرد دولت هژمون در این میان نقش اساسی بازی می‌کند، زیرا تثبیت نظام و عملکرد آن تا حد زیادی به اقدامات هژمون بستگی دارد.

۲-۲. ثبات هژمونیک

«ثبات هژمونیک»^۱ به شرایطی در عرصه نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور دارای تفوق در زمینه‌های مختلف، با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعادل سیستم را حفظ کرده و سایر کشورها را وادار می‌کند تا آن قواعد را رعایت کنند (ساعی و ترابی، ۱۳۸۹: ۱۴۶). در این وضعیت هژمون نقش یک شبه حکومت یا نیمه حکومت را در نظام بین‌الملل ایفا می‌کند. از آنجا که هژمون بیشترین نفع را از وضع موجود می‌برد، تلاش می‌کند با استقرار نظم هژمونیک، ثبات را برقرار سازد (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۲: ۱۰۲). در این راستا هژمون این اجازه را به سایر دولت‌ها می‌دهد تا از منافی که برای آنها به صورت کالای عمومی^۲ فراهم می‌کند، به اصطلاح به عنوان «سواری مجانی»^۳ منتفع گردند

1. Hegemonic Stability

2. Public Good

3. Free Ride

(ساعی و ترابی، ۱۳۸۹: ۱۴۷). و بدین منظور آماده است حتی هزینه‌های برقراری این نظم را پردازد. ولی با کشورهایی که از پذیرش آن سر باز می‌زنند برخورد می‌کند (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

نظریه ثبات هژمونیک یک تبیین کاملاً پذیرفته شده برای ایجاد و رفتار سازمان‌های بین‌المللی است. هژمون سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی را ایجاد کرده، تا منافع و ارزش‌های خود را در نظام جهانی پیش ببرد. کارآمدی سازمان‌های بین‌المللی مستقیماً به قدرت هژمون مربوط می‌شود. به موازات کاهش قدرت هژمون، حمایت او از سازمان‌های بین‌المللی که ایجاد کرده نیز کاهش می‌یابد (کیت اس. پیس، ۱۳۸۴: ۱۰۲). دولت هژمون باید سه ویژگی داشته باشد: توانمندی اجرای قواعد نظام، اراده انجام این کار و تعهد به نظامی که برای تمام دولت‌های عمده این نظام منفعت‌آمیز باشد. توانمندی قدرت هژمون معمولاً در اموری مانند اقتصاد بزرگ و رو به رشد، سلطه بر بخش‌های تکنولوژیک و اقتصادی برتر و نهایتاً قدرت سیاسی که با قدرت نظامی همراه باشد، ترسیم می‌شود. این تعبیر از هژمونی، در واقع قرائتی منفعت‌طلبانه و مبتنی بر تبادل منافع می‌باشد. اگرچه اولویت هژمون در این سیستم، تأمین منفعت شخصی خود در کنار منافع عمومی است، هرگاه هژمون به دنبال استثمار از وضعیت و قواعد موجود باشد، نظام از حالت هژمونیک خارج شده و تنها به کمک اهرم اجبار می‌تواند خود را حفظ کند (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۹۲).

در هر صورت، بر اساس این نظریه، حفظ ثبات بین‌المللی و پایبندی به تعهدات، منوط به وجود هژمون است. هژمون برای کاهش هزینه‌های اداره سیستم و ایجاد مشروعیت بیشتر، دست به ایجاد رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی می‌زند، البته بعد از اینکه رژیم‌ها و نهادهای لازم شکل گرفت، خود هژمون نیز موظف به پایبندی به آن است، در غیر این صورت مشروعیت خود را از دست می‌دهد. هرچند موارد بسیاری نیز مشاهده شده است که اگر قواعد حقوق بین‌الملل و رژیم‌های ایجاد شده مطابق منافع هژمون نباشد، از آن کناره گرفته و یا آن را نقض می‌کند.

۳. عملکرد قدرت‌های بزرگ در قبال حقوق بین‌الملل مدرن

«مفهوم قدرت‌های بزرگ تحلیل‌های واقع‌گرایانه را از روابط بین‌المللی منتقل می‌کند. و بر اساس آن کشورها به قدرت‌های بزرگ، متوسط و کوچک تقسیم می‌شوند» (Khajeh & Kahrazhi, 2014: 95). «کشورهای قدرتمند در عرصه نظام بین‌الملل دارای توانمندی نظامی، اقتصادی و سیاسی بیشتری نسبت به سایر کشورها هستند» (Kratochwil, 2000: 86). این توانمندی‌ها آنها را در موقعیت ممتازی برای فعالیت در عرصه‌های مختلف بین‌المللی قرار داده است. یکی از این موارد نقشی است که در زمینه ایجاد قواعد حقوقی بین‌المللی دارند. این امر به طرق گوناگونی صورت می‌پذیرد. در این قسمت سعی می‌شود به مهم‌ترین فعالیت‌ها و اقدامات قدرت‌های بزرگ در دوره نوین، یعنی از سال ۱۹۴۵ به بعد پرداخته شود.

۳-۱. ایجاد عرف بین‌الملل توسط قدرت‌های بزرگ

با توجه به افزایش قابل توجه تعداد کشورهای در حال توسعه پس از جنگ دوم جهانی و اولویت بخشیدن به رویکرد عهدنامه‌ای؛ حصول توافق و کسب رضایت دولت‌ها، به جهت تساوی آراء دولت‌ها و اختلاف منافع آنها امری دشوار می‌نماید. قدرت‌های بزرگ که در سده‌های پیشین می‌توانستند قواعد حقوق بین‌الملل را بر اساس عرف بین‌المللی پی‌ریزی کنند، در دهه‌های اخیر می‌بایستی در چهارچوب کنفرانس‌های بین‌المللی و هم‌عرض با سایر دولت‌ها، به مذاکرات طولانی بنشینند، به نحوی که لزوماً متضمن منافع آنها نباشد؛ لذا رویکرد قدرت‌های بزرگ در هدایت حقوق بین‌الملل دستخوش تغییر گشته و شیوه جدیدی از قانونگذاری بین‌المللی ابداع شده است که لزوماً رضایت صریح و تشریفاتی کلیه دولت‌ها را در بر نداشته است. این رویکرد که به گونه‌ای بازگشت به رویکرد قرون گذشته است، در دو قالب «عرف آنی» و «حقوق نرم» جلوه‌گر شده است؛ به عبارت دیگر، «دولت‌های بزرگ تمایل دارند تا قالب‌های رسمی توافق‌های بین‌المللی را درهم شکنند و در قالب‌های جدید غیررسمی مانند عرف، هنجارها و استانداردهای حقوق نرم، مقررات حقوق بین‌الملل را شکل دهند» (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۶۶).

«قدرت‌های بزرگ از قدرت عظیم خود برای تحمیل نظم مورد پسندشان در سطح نظام بین‌الملل استفاده می‌کنند» (Layne, 2006: 31). در ذیل یک مورد برای نمونه ذکر می‌شود.

۳-۱-۱. ایجاد عرف در حقوق فضا توسط قدرت‌های بزرگ

در این مورد باید گفت قدرت‌های بزرگی مانند روسیه و ایالات متحده آمریکا در مباحث مربوط به فضا و فناوری‌های فضایی نسبت به سایر کشورها پیش‌قدم بوده‌اند؛ بنابراین حقوق مربوط به فضا تا حدود زیادی متأثر از اقدامات و فعالیت‌های این دو کشور است. تحلیل رویه کشورها پیش از انعقاد معاهده فضاى ماورای جو نشان می‌دهد که به لحاظ تاریخی، "عرف" اولین منبع حقوق بین‌الملل فضایی بوده است. «رویه دولت‌ها در زمینه کاوش و استفاده از فضای ماورای جو منجر به ظهور تعدادی از اصول و قواعد مهم حقوق بین‌الملل فضایی شده است» (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۱۰). این مسئله به این دلیل است که پس از اینکه رویه‌ای شکل گرفت و توافق ضمنی دولت‌ها به رعایت آن ایجاد شد، می‌تواند در اسناد بین‌المللی لازم‌الاجرا منعکس شود. برای مثال می‌توان به اصل عرفی «عدم امکان تملک ملی فضا» اشاره کرد. اصل سوم مورد اشاره «اعلامیه اصول کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو» تصریح می‌دارد: «فضای ماورای جو و دیگر اجرام آسمانی نمی‌توانند از طریق ادعای حاکمیت یا به وسیله بهره‌برداری یا اشغال یا به هر طریق دیگر مورد تملک ملی قرار گیرند» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۱).

تمام محتوای اصل مذکور با تغییرات بسیار اندک در ماده دوم معاهده اصول ۱۹۶۷ انعکاس یافت. در این زمینه باید گفت «زمانی که معاهده اصول حاکم بر کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو نهایی شد، هر دو قدرت فضایی جهان، یعنی شوروی و آمریکا، فعالیت‌های متعدد و متنوع فضایی را به انجام رسانده بودند، اما در این دوران، طی هیچ‌یک از فعالیت‌های مذکور و توسط هیچ‌یک از این دولت‌ها، تمام یا بخشی از فضای ماورای جو مورد ادعای حاکمیتی آنها قرار نگرفت» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۱). به‌عنوان نمونه در سال ۱۹۵۹، «خروشچف»، نخست‌وزیر اسبق اتحاد جماهیر شوروی، اعلام کرد که «اهتزاز پرچم شوروی

روی کره ماه به هیچ‌وجه نشانه حاکمیت آن کشور بر ماه نیست». «آیزنهاور» و «کندی»، رؤسای جمهور اسبق ایالات متحده نیز، به نوبه خود در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳ به نام ایالات متحده همان نظر را اعلام کردند (الهویی نظری، ۱۳۹۲: ۳۸۴). برخی از حقوق‌دانان در خصوص شکل‌گیری عرفی قاعده «آزادی فضا» عنوان می‌کنند که «آزادی فضا علی‌رغم رویه تعداد معدودی از دولت‌ها و عدم تکرار آن توسط سایر کشورها، صرفاً به واسطه پذیرفته شدن و شناسایی آن توسط سایر کشورها در زمره قواعد حقوقی در آمد» (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۵۹).

«مانفرد لاکز»^۱، اندکی پس از انعقاد اولین معاهده سازمان ملل در خصوص فضای ماورای جو اظهار داشت: «اولین اشیایی که توسط کشورهای پرتاب‌کننده به فضا فرستاده شدند قلمرو هوایی دولت‌های مختلف را درنوردیدند. با این وجود نه دولت‌های پرتاب‌کننده از دولت‌های فوق‌اجازه‌ای حاصل نمودند، و نه دولت‌های اخیر اعتراضی به دولت‌های پرتاب‌کننده شیء صورت دادند. بدین ترتیب در مدت زمانی کوتاه، آزادی عبور و مرور در فضای ماورای جو به عنوان یک قاعده حقوق بین‌المللی تأسیس و توسط کشورهای دیگر شناسایی شد» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۳). به لحاظ سیستمی باید گفت این قدرت‌های بزرگ هستند که به واسطه توانمندی‌های خود در حوزه عرف پیشرو هستند و همچنین رضایت و واکنش مثبت آنها به خروجی‌های سیستمی باعث تثبیت رویه‌های ناشی از عرف می‌شود.

۳-۲. نهادسازی توسط قدرت‌های بزرگ

یکی از مهم‌ترین مواردی که قدرت‌های بزرگ در نقش حامی و پشتیبان حقوق بین‌الملل ظاهر می‌شوند قدرت آنها در حمایت و تأسیس نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است. «نهادها یکی از مهم‌ترین مواردی است که به ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل منجر می‌شوند» (Herbert, 1996: 228)، به‌طوری که همکاری کشورها غالباً از طریق نظام نهادها صورت می‌پذیرد. این تأسیسات به صورت شبکه‌ای گسترده، روابط بین‌الملل را تحریک می‌بخشد. حقوق بین‌الملل عمومی از

1. Lachs

این روابط و این نهادها جدایی ندارد، قواعد حقوق بین‌الملل گاهی جهانی و همگانی است و همه کشورها را در بر می‌گیرد، زمانی منطقه‌ای است و گروهی از کشورها از آن تبعیت می‌کنند (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۸). در ذیل مختصری در مورد نقش قدرت‌های بزرگ در شکل دادن به نهادها اشاره می‌شود.

۳-۱- قدرت‌های بزرگ اروپایی و تشکیل اتحادیه اروپا

بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای قدرتمند اروپایی مانند فرانسه، آلمان و ایتالیا نقش مهمی در نهادسازی در راستای ایجاد اتحادیه اروپا داشتند. در اقدامات اولیه، در ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ عهدنامه مربوط به تأسیس جامعه اروپایی ذغال و فولاد توسط نمایندگان کشورهای فرانسه، آلمان فدرال، ایتالیا و کشورهای بنه لوکس (بلژیک، هلند و لوکزامبورگ) در پاریس امضا شد. بدین ترتیب اولین گام عملی در راه همکاری و وحدت اروپا با امضای معاهده پاریس برداشته شد و به دنبال آن دو جامعه دیگر، یعنی جامعه انرژی اروپا (اوراتوم) و جامعه اقتصادی اروپا (بازار مشترک) به موجب عهدنامه‌های ۲۵ مارس ۱۹۵۷، موسوم به معاهده رم، به وجود آمد. و بدین جهت جامعه اروپایی متشکل از اتحادیه ذغال و فولاد، جامعه انرژی اروپا و جامعه اقتصادی اروپا شکل گرفت. در ۱۸ آوریل ۱۹۶۵، به موجب عهدنامه‌ای که به «عهدنامه ادغام» معروف است، ارکان اجرایی هر سه عهدنامه ادغام شدند، بدین معنی که یک شورا، یک هیئت عالی و یک کمیسیون برای هر سه جامعه به طور مشترک ایجاد شد. این ادغام سبب گردید که رکن اجرایی هر سه جامعه نیز یکی شود. سابقه عملی طرح «اروپای واحد» که از اول ژوئیه ۱۹۸۷، به اجرا در آمده است، در سال ۱۹۸۵ به اجلاس سران در کپنهاک پیشنهاد شده بود، که تجدیدنظر اساسی در عهدنامه سال ۱۹۵۷ رم صورت پذیرفت و متعاقب این پیشنهاد، سران دولت‌های عضو در ۳۰ ژوئن ۱۹۸۵، در میلان، فکر تجدیدنظر در عهدنامه رم را تصویب کردند. کشورهای عضو، یکی پس از دیگری تا سال ۱۹۹۲، طرح اروپای واحد را تصویب کردند، به موجب این طرح، تمامی موانع جغرافیایی، فیزیکی، گمرکی، فنی، مالی و اصولاً کلیه موانعی که به نوعی وجود یک بازار مشترک واقعی را نفی می‌کند، می‌بایست تا پایان سال ۱۹۹۲، حذف

می‌شد، برای رسیدن به چنین منظوری، کشورهای عضو در دسامبر ۱۹۹۱، در ماستریخت هلند اجتماع کردند. هدف از برگزاری این اجلاس پایه‌ریزی چهارچوب تازه‌ای بود که اروپای غربی را به سوی یک اتحادیه فدرال حرکت دهد (آقایی، ۱۳۸۲: ۳۴۲-۳۴۶). «قرارداد ماستریخت» در سال ۱۹۹۲ به تصویب رسید و از سال ۱۹۹۳ به اجرا درآمد و این سرآغاز ایجاد اتحادیه اروپا بود. به این ترتیب اعضای اتحادیه اروپا به اتحاد سیاسی و پولی متعهد شدند (هیوود، ۱۳۸۹: ۲۱۸). این اتحادیه که با تلاش قدرت‌های بزرگ اروپایی به ثمر نشست، نقش اساسی در پیشبرد قواعد حقوقی بین‌المللی دارد. به دلیل اینکه اتحادیه اروپا قواعد خود را در بسیاری از موارد بر کشورهای عضو تحمیل می‌کند، نمونه مناسبی برای پیشبرد حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. در این خصوص حقوق بشر در این اتحادیه جایگاه رفیعی دارد که نسبت به سایر نهادها و سازمان‌های بین‌المللی پیشناز است. می‌توان گفت رژیم اروپایی حقوق بشر پیشرفته‌ترین و سازمان یافته‌ترین ترتیبات منطقه‌ای در این مورد است. این رژیم پیرامون کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (۱۹۵۳) سازماندهی شد. این کنوانسیون چندین پروتکل دارد که بسیاری از حقوق ملحوظ در اعلامیه جهانی حقوق بشر را شامل می‌شود. این کنوانسیون همچنین، کمیسیون اروپایی حقوق بشر را ایجاد کرد که به عنوان مأمور رسیدگی به شکایات افراد عمل می‌کند (کیت اس پیس، ۱۳۸۴: ۴۰۳).

۳-۲-۱. ایالات متحده کشوری نهادساز

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا در پی آن بود که نقش هژمون را جهت استقرار نظم و ثبات بین‌المللی ایفا کند. «تحقق این هژمونی مستلزم ایجاد نهادهایی بود که قواعد آنها برای همه بازیگران بین‌المللی لازم‌الاجرا باشد؛ بنابراین آمریکا به نهادسازی و ایجاد رژیم‌های بین‌الملل روی آورد» (خضری، ۱۳۸۸: ۴۵۳). بر مبنای نظریه «ثبات هژمونیک»، ایجاد رژیم، حفظ، اجرا و دوام آنها به طور مستقیم به یک قدرت مسلط مرتبط است. چه در مورد امنیت یا تجارت، نظریه‌پردازان ثبات هژمونیک استدلال می‌کنند که تمرکز قدرت در یک دولت بدان معنی است که دولت هژمونیک می‌تواند از قدرت خود برای ایجاد نهاد استفاده کند (Krept &

Arend, 2006: 339). در این راستا، به دنبال جنگ جهانی دوم، آمریکا این ایده که گسترش تجارت آزاد ابزاری مهم در دستیابی به صلح جهانی می‌باشد را تبلیغ می‌کرد. تا اینکه در سال ۱۹۹۴، در کنفرانس "برتون وودز"، آمریکا و انگلستان برای حفظ همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی دو نهاد را پیشنهاد دادند؛ صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه یا بانک جهانی. بعداً پیشنهاد سازمان بین‌المللی تجارت نیز مطرح شد. به دنبال مذاکرات دو جانبه تجاری میان انگلستان و آمریکا، کنفرانس‌های چندجانبه بعدی در فاصله سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ برگزار شد. نتیجه این مذاکرات در قالب «منشور هاوانا»^۱ به عنوان پیش‌نویس سند مؤسس سازمان بین‌المللی تجارت به امضای ۵۳ دولت از ۵۶ دولت حاضر در کنفرانس‌ها رسید، اما این سازمان به دلیل مخالفت کنگره آمریکا هرگز به وجود نیامد. هم‌زمان با مذاکرات منشور هاوانا، مذاکره در خصوص یک موافقت‌نامه چندجانبه کاهش تعرفه‌ها در سال ۱۹۴۷ و در خلال "کنفرانس ژنو" به اوج خود رسید و نتیجه این مذاکرات با عنوان موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات)^۲ شناخته شد. این موافقت‌نامه موقت به مدت ۴۷ سال مبنای سیستم تجاری بین‌المللی گردید تا اینکه در سال ۱۹۹۵ جای خود را به سازمان تجارت جهانی داد (شمسایی، ۱۳۹۱: ۴۹-۵۰). سازمان تجارت جهانی نهادی است که در دل حقوق بین‌الملل ایجاد شده و نظم حقوقی آن کاملاً در ارتباط با نظم حقوقی بین‌المللی است. سازمان در نظم حقوقی خود بسیاری از اصول مسلم حقوق بین‌الملل از جمله اصل برابری تام دولت‌ها، اصل حسن نیت و اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات را رعایت می‌کند. همچنین رویه هیئت‌های حل و فصل اختلافات در سیستم حل و فصل اختلافات در این سازمان به‌کار گرفته می‌شود، از جمله اینکه هیئت‌های حل اختلاف و رکن استیناف در تفسیر موافقت‌نامه‌ها به اصول تفسیر در حقوق بین‌الملل عمومی رجوع می‌کنند. آنها در حل اختلافات قواعد حقوق بین‌الملل را اعمال می‌کنند (شمسایی، ۱۳۹۱: ۴۱).

1. Havana Charter

2. General Agreement on Tariffs and Trade: GATT

۳-۲-۳. نقش چین در نهادسازی بین‌المللی

سرواژه «بریک»^۱ یکی از گروه‌بندی‌های جدید در عرصه جهانی است که توسط «جیم اونیل»^۲، اقتصاددان، در سال ۲۰۰۱، مطرح شد. وی بر این نظر بود که کشورهای گروه بریک با توجه به عملکرد مطلوب خود در حوزه اقتصادی طی پنجاه سال آینده، مناسبات و روند قدرت جهانی را شکل خواهند داد. وی در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ با پیش‌بینی شرایط اقتصادی کشورهای اروپایی عنوان کرد که اقتصاد کشورهای چین، روسیه، هند و برزیل در شروع هزاره سوم میلادی حداکثر ۱۵ درصد از اقتصادهای برتر جهان (آمریکا، ژاپن و اروپا) را تشکیل خواهند داد. در سال ۲۰۰۹، نخستین اجلاس چهارجانبه میان برزیل، هند، روسیه و چین در شهر یکاترینبرگ^۳ روسیه برگزار شد. وزرای امور خارجه کشورهای عضو بریک در نشست ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۰، در نیویورک، با عضویت آفریقای جنوبی موافقت کردند و به این ترتیب، بریک، تبدیل به بریکس شد (موسی‌زاده و خسروی، ۱۳۹۴: ۱۱۷).

باید گفت «چین بر اساس اصل گسترش در سایه افزایش ثروت، همواره از دوران جنگ سرد به دنبال افزایش نفوذ منطقه‌ای خود بوده تا بتواند به یک بازیگر فعال و مستقل تبدیل شود. پکن توانسته با افزایش روابط خود با کشورهای جنوب شرق آسیا آنها را به سمت تعامل و همکاری با چین متمایل کند» (هدایتی‌شهیدانی و رمضانپور شلمانی، ۱۳۹۸: ۸۲). به رهبری چین، در راستای ایجاد نهادهای مالی و پولی بین‌المللی، بانک آسیایی سرمایه‌گذاری زیرساخت ایجاد شد. «بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت در ۲۴ اکتبر ۲۰۱۴، با مشارکت ۲۲ کشور آسیایی در کشور چین پایه‌گذاری شد و یکی از چهار نهادی است که چین قصد دارد برای معماری یک نظام مالی نوین ایجاد کند» (موسی‌زاده و خسروی، ۱۳۹۴: ۱۲۷). «این بانک در زمینه توسعه، فعالیت می‌کند و طرح‌های زیرساختی منطقه آسیا -

1. BRIC: Brazil, Russia, India, China

2. Jim O'Neill

3. Yekaterinburg

پاسیفیک را تأمین مالی می‌کند» (موسوی شغائی، ۱۳۹۴: ۱). از دید پکن، این بانک می‌تواند بسیار راحت‌تر از نهادهای برتون وودز^۱، وام و سرمایه برای ایجاد زیرساخت‌ها در کشورهای در حال توسعه در اختیار آنها بگذارد و به این ترتیب، سلطه آمریکا و قدرت‌های غربی و متحدان آمریکا مانند ژاپن را در نهادهای مالی و پولی جهان به چالش بکشد. «تا کنون بسیاری از اقتصادهای بزرگ و تأثیرگذار جهان در این بانک عضو شده‌اند و فقط ژاپن و آمریکا هنوز به آن نپیوسته‌اند» (موسوی زاده و خسروی، ۱۳۹۴: ۱۲۸). این کشورها علاوه بر مباحث اقتصادی، بر حمایت بیشتر از نظم نوین جهانی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی و دموکراسی‌سازی بر اساس حقوق بین‌الملل، برابری، احترام متقابل، اقدام هماهنگ و تصمیم‌سازی جمعی دولت‌ها تأکید دارند. بنابراین به پیشبرد حقوق بین‌الملل کمک می‌کنند.

۳-۳. پیامد فرامرزی حقوق داخلی

کشورهای قدرتمند در عرصه بین‌المللی به لحاظ تأثیرگذاری‌ای که بر جامعه بین‌المللی دارند، قادرند با طرح قوانینی در حقوق داخلی خود به آن جنبه فرامرزی دهند. نمونه‌های ذیل از این دست می‌باشند:

۳-۳-۱. قانون مصونیت دولت‌های خارجی در ایالات متحده

«بر پایه اصل مصونیت قضایی هیچ دولتی حق محاکمه دولت دیگر را ندارد و این مسئله مبنایی عرفی به دست آورده‌است» (حبیبی مجنده و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۸). ولی در ایالات متحده آمریکا قانون مصونیت‌های دولت خارجی در سال ۱۹۷۶، به وجود آمد که در آن اراده کنگره در محدود نمودن مصونیت، پیداست. این قانون استثنائاتی را در نظر گرفت و به دادگاه‌ها اجازه داد که به پرونده‌های طرح شده علیه دول خارجی رسیدگی کنند. این قانون در سال ۱۹۹۶، اصلاح شد تا اینکه آمریکا در سال ۲۰۰۸، با تصویب قانونی با عنوان «قانون مجوز دفاع ملی آمریکا برای سال مالی ۲۰۰۸»، «قانون مصونیت دولت‌های خارجی» مصوب ۱۹۷۶ را که در سال ۱۹۹۶ نیز دست به اصلاح آن زده بود، دچار دگرگونی‌هایی کرد. مهم‌ترین

1. Bretton Woods

تغییر، افزودن قید «دولت‌های حامی تروریسم» به استثنائات اصل مصونیت بود (حبیبی مجنده و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۹). البته مشروط بر اینکه «خواهان یا قربانی در زمان بروز این اعمال تبعه آمریکا بوده و وزرات خارجه نیز دولت خارجی را به عنوان دولت حامی تروریسم معرفی نماید» (ظاهری، ۱۳۸۳: ۱۴۷).

در این راستا ایران در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۴، توسط وزارت امور خارجه آمریکا، دولتی حامی تروریسم شناخته شد و قوانین یاد شده، مجوز طرح دعاوی بسیار علیه این کشور را فراهم آورد. «عمده آرای صادره علیه ایران به دلیل حمایت از گروه‌های جهادی و مقاومت و به طور خاص حزب‌الله بوده است» (خلف‌رضایی، ۱۳۹۴: ۱۲۴). به عنوان مثال در انفجار مقر تفنگ‌داران دریایی آمریکا در بیروت (۱۹۸۳) که به کشته شدن ۲۴۰ خدمه «کاپیتان پترسون» منجر شد، دعاوی علیه ایران با ادعای مشارکت ایران در این واقعه اقامه شد. «در می ۲۰۰۳، قاضی «رویس لمبرت»^۱ اعلام کرد که ایران (به دلیل حمایت از حزب‌الله) مسئول حمله ۱۹۸۳ است. بر این اساس، ایران در سال ۲۰۰۷ به پرداخت ۲/۶۵ میلیارد دلار غرامت محکوم شد». از دعاوی قابل تأمل دیگر در محاکم ایالات متحده می‌توان به شکوائیه‌ای که علیه جمهوری اسلامی به دلیل دخالت در حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اقامه شد، اشاره کرد. پیرو دعاوی مذکور، «در دسامبر ۲۰۱۱، دادگاهی در بخش منهن اظهار داشت که ایران و حزب‌الله به طور مادی و مستقیماً از حملات القاعده در واقعه مورد بحث حمایت کرده‌اند. متعاقباً قاضی فدرال، "فرانک ماس"، القاعده و ایران را مسئول حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، شناخت و حکم به پرداخت ۶ میلیارد دلار غرامت داد» (خلف‌رضایی، ۱۳۹۴: ۱۲۴-۱۲۵). «در وضعیت کنونی نخست به دلیل رویه قانونی و قضایی دولت ایالات متحده؛ دوم، به دلیل سکوت سایر دولت‌ها نسبت به اعمال و اجرای این قانون و سوم، به دلیل جو عمومی بین‌المللی علیه تروریسم می‌توان نتیجه گرفت که اعمال صلاحیت بر دولت‌های خارجی در موارد مرتبط با تروریسم بین‌المللی به صورت بالقوه

1. Royce Lambert

2. Frank Moss

می‌تواند استثنائی جدید بر قاعدهٔ مصونیت دولت تلقی گردد» (ظاهری، ۱۳۸۳: ۱۲۰). بنابراین می‌توان مشاهده کرد که چگونه قانونی که در داخل یک کشور منعقد می‌شود اثرات فرامرزی می‌یابد. این مسئله به طور واضح به نقش قدرت اشاره دارد. زیرا برای این اقدام پشتوانه قدرت الزام مهمی محسوب می‌شود.

۳-۴. نقش قدرت‌های بزرگ در معاهدات و قراردادهای بین‌المللی

«کنوانسیون وین ۱۹۶۹»، در خصوص حقوق معاهدات، معاهده را این‌گونه تعریف می‌کند: «یک توافق بین‌المللی منعقد شده میان دولت‌هاست که به صورت کتبی تنظیم شده و مشمول حقوق بین‌الملل باشد، صرف‌نظر از عنوان خاص آن و اعم از اینکه در سندی واحد یا چند سند مرتبط به هم باشد» (پورهاشمی و دیگران، ۱۳۹۲: ۵). معاهدات بین‌المللی، در صدد تدوین مشخص و معین حقوق تکالیف متقابل دولت‌ها در زمینه‌های مختلف می‌باشند (پورهاشمی، ۱۳۸۵: ۱۶۲). معاهدات بارزترین و مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل هستند که نتیجهٔ توافق نوشته دو یا چند کشور در زمینهٔ موضوع خاص هستند. در کنار معاهدات، عرف بین‌المللی، رویه قضایی بین‌المللی و دکترین نیز در ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل تأثیرگذار هستند، اما معاهدات نسب به منابع دیگر اولویت دارند، از این حیث که قواعد مندرج در آنها مثل قوانین داخلی کشورها به صراحت نوشته شده و طرفین معاهده با پیش‌بینی مقررات خاص مانند شرط داوری، اجرای آن را تضمین می‌کنند (ایزدی، ۱۳۹۴: ۵۰۸). بعد از سال ۱۹۴۵، معاهدات زیادی در جهت به قاعده در آوردن مسائل بین‌المللی به وجود آمده که سعی می‌شود به برخی از آنها در ذیل اشاره شود. در دوره مدرن، ۱۹۴۵ به بعد، فناوری و تکنولوژی، کشورهای قدرتمند را در قاعده‌مند کردن مسائل نوین پیشرو نموده است.

۳-۴-۱. معاهده منع آزمایش‌های هسته‌ای

«پس از آنکه آمریکا در اواخر جنگ جهانی دوم در ژاپن از بمب اتمی برای اولین بار در تاریخ استفاده کرد، تشدید رقابت تسلیحاتی منتهی به این شد که اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۴۹، انگلیس در سال ۱۹۵۲، فرانسه در سال

۱۹۶۰ و جمهوری خلق چین در سال ۱۹۶۴، به تسلیحات اتمی دست یابند» (نیازمند، ۱۳۹۸: ۸۵)، ولی قدرت‌های بزرگ پس از مدتی در صدد اعمال محدودیت‌هایی بر آن برآمدند. «در این راستا در ۵ اوت ۱۹۶۳، معاهده منع جزئی آزمایش‌های هسته‌ای مبنی بر منع آزمایش‌های هسته‌ای در جو، ماورای جو و زیر آب توسط انگلستان، شوروی و ایالات متحده به امضا رسید. این نخستین معاهده بین‌المللی بود که به‌طور غیر مستقیم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را تحت تأثیر محدود کننده قرار می‌داد، ولی امکان انجام آزمایش‌های هسته‌ای زیرزمینی همچنان باقی ماند» (ساعد، ۱۳۹۵: ۲۳۶). مسلماً قدرت‌های بزرگ سهم عمده‌ای در ورودی، پردازش، خروجی و بازخورد سیستمی در مسائل هسته‌ای دارند و بدون مدیریت و رضایت آنها هیچ قانون بین‌المللی در این زمینه شکل نمی‌گیرد.

۳-۴-۲. موافقت‌نامه ایستگاه فضایی بین‌المللی

پس از گسترش حضور انسان در فضای ماورای جو، تلاش‌هایی در سطح بین‌المللی برای جبران نقایص معاهدات فضایی در زمینه نحوه اعمال صلاحیت بر افراد در فضای ماورای جو صورت گرفت که مهم‌ترین آنها مقررات مندرج در «موافقت‌نامه ایستگاه فضایی بین‌المللی» است که در سال ۱۹۹۸، بین دولت‌های دخیل در طرح ایستگاه فضایی بین‌المللی؛ یعنی کانادا، ایالات متحده آمریکا، روسیه، ژاپن و آژانس فضایی اروپایی منعقد شد. توضیح آنکه به همراه این سند، دولت‌های دخیل در این طرح، اقدام به امضای یادداشت تفاهمی کردند که به موافقت‌نامه مزبور منضم شد. «بر اساس بند ششم از ماده ۱۱ این یادداشت تفاهم، دولت‌ها مأمور به تهیه و تنظیم دستورالعملی شدند که موارد و ترتیبات زیر را پوشش دهد: تعیین سلسله‌مراتب حاکم بر سرنشینان ایستگاه فضایی، نحوه تقسیم مدیریت میان مسئولیت‌های افراد حاضر در ایستگاه و مراکز مستقر در زمین و مقررات انضباطی» (امین‌زاده و علاقه‌بند حسینی، ۱۳۹۳: ۴۶).

«طبق مفاد ماده ۲۲ موافقت‌نامه ایستگاه فضایی صلاحیت اولیه و اصلی قابل اعمال بر فضانوردان و سرنشینان حاضر در ایستگاه فضایی صلاحیت دولت‌های متبوع آنان است و تنها در صورت تعلق در محاکمه موافقت دولت مذکور با

استرداد فرد خاطی یا انقضای مهلت سه ماهه که در طی آن دولت خسارت دیده و دولت متبوع فرد خاطی فرصت رایزنی برای حل و فصل طرق تعقیب و مجازات را دارند، طرق مجازات به شکل دیگری دنبال خواهد شد» (امین زاده و علاقه‌بند حسینی، ۱۳۹۳: ۴۷). پیش از این موافقت‌نامه، که دومین موافقت‌نامه از این نوع است، «دولت‌های آمریکا، کانادا، ژاپن و تعدادی از دولت‌های اروپایی (در قالب سازمان فضایی اروپایی) در سال ۱۹۸۸، اقدام به انعقاد نخستین موافقت‌نامه ایستگاه فضایی کردند، که البته بنا به دلایلی که مهم‌ترین آن را می‌توان پایان جنگ سرد و بازتعریف رابطه شوروی و دولت‌های غربی در زمینه همکاری‌های بین‌المللی در عرصه کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو دانست، چندان مؤثر و مفید نبود و به همین دلیل موافقت‌نامه جدیدی با هدف الحاق شوروی به این پروژه در تاریخی که ذکر شد انعقاد یافت» (امین زاده و علاقه‌بند حسینی، ۱۳۹۳: ۴۶). بنابراین می‌بایست کشور قدرتمندی مانند شوروی نیز به خروجی این سیستم حقوقی می‌پیوست.

۳-۵. مجازات کشورهای ناقض قواعد حقوقی بین‌المللی

در عصر جدید با تحول در مفهوم حاکمیت، حاکمیت از «اهرم کنترلی دولت»، به حاکمیت به عنوان عاملی «مسئولیت‌ساز برای دولت» تغییر یافت. «ایده اصلی حاکمیت به مثابه مسئولیت، این است که هر دولتی در زمینه حمایت از مردم خود در برابر کشتار همگانی دارای مسئولیت است» (Rotmann & et al, 2014: 359). «دکترین مسئولیت حمایت بر امنیت انسانی و مداخلات بشردوستانه مبتنی است. مفهوم مسئولیت حمایت در برگیرنده سه عنصر بازدارندگی، مسئولیت واکنشی و مسئولیت بازسازی است» (Stahn, 2007: 100). «این وظیفه در وهله نخست به عهده دولت حاکم و در زمان ناتوانی یا عدم تمایل این دولت، بر عهده جامعه بین‌المللی خواهد بود» (ذاکریان و مهدوی‌فر، ۱۳۹۵: ۵۳). «این دکترین تنها مبنای حقوقی باقی‌مانده برای توجیه مداخله نظامی در کشورهاست» (رضائی، ۱۳۹۵: ۱۴). «در حالی که منشور ملل متحد از حمایت از حقوق بشر سخن می‌گوید، ولی ملل متحد را در مورد مداخله در امور "اساساً در صلاحیت داخلی" محدود

می‌کند» (Ginsburg, 2020: 225). در ذیل به ذکر یک نمونه بسنده می‌شود.

۳-۵-۱. مجازات سوریه

با گره خوردن هرچه بیشتر بحران سوریه، در تاریخ ۲۱ اوت ۲۰۱۳، در نزدیکی دمشق حمله‌ای شیمیایی رخ داد که بیش از هزار نفر در آن کشته شدند. «دولت آمریکا سوریه را مقصر اصلی این رویداد شناخت و خواهان حمله نظامی به این کشور شد» (رضائی، ۱۳۹۵: ۳). «با نردبان تصاعد بحران سوریه در اثر استفاده از سلاح شیمیایی، رقابت و رویارویی قدرت‌های بزرگ در شورای امنیت نیز افزایش یافت» (دهشیری و گستان، ۱۳۹۵: ۲۲).

برخی از قدرت‌های بزرگ (مانند چین و روسیه)، درصدد مخالفت و مقابله با آمریکا برآمدند. «از بُعد استراتژیک، روسیه با واقعی قلمداد کردن این تهدید نظامی و نه بلوف‌انگاری آن، با محدود کردن اهداف خود درصدد امتیاز دادن متناسب با نوع تهدید برآمد» (دهشیری و گستان، ۱۳۹۵: ۲۲). «در نهایت پذیرش طرح نظارت بر سلاح شیمیایی سوریه و خلع سلاح آن در اواخر شهریور ۱۳۹۲، به‌عنوان طرح ابتکاری روسیه برای حل بحران از طرف کشورهای غربی و خود سوریه سبب شد تا التهابات ناشی از اعلام حمله نظامی به سوریه متوقف شود» (رضائی، ۱۳۹۵: ۲۳). «به نظر می‌رسد در آن مقطع تصمیم برای حمله نظامی احتمالی به سوریه، بیشتر جنبه تنبیهی یا هشدار دهنده داشته است» (رضائی، ۱۳۹۵: ۱۲). این مسئله واضح است که قدرت‌های بزرگ قادرند به‌طور عملی از ممنوعیت استفاده از سلاح‌های شیمیایی دفاع کنند. «اقدام عملی در حفظ حقوق بین‌الملل بخش غیرقابل تفکیک حقوق بین‌الملل است و راه اساسی تضمین بقای آن است» (رضائی، ۱۳۹۵: ۳). بنابراین اقدام عملی قدرت‌های بزرگ در راستای تنبیه دولت سوریه می‌تواند اقدامی بازدارنده و تنبیهی در جهت حمایت از قواعد حقوقی بین‌المللی به‌شمار آید و بر نقش قدرت‌های بزرگ به‌عنوان حامی و پشتیبان قواعد حقوقی بین‌المللی صحه بگذارد.

۴. کناره‌گیری هژمون از حقوق بین‌الملل

«ریشه هژمونی به واژه‌ای یونانی به معنای «رهبری»^۱ برمی‌گردد. در روابط بین‌الملل یک هژمون، رهبر گروهی از دولت‌هاست» (Griffiths, 2005: 63). «اصلی‌ترین مفهوم هژمونی عدم تعادل قدرت در سیستم بین‌الملل را نشان می‌دهد، که در آن یک دولت چنان قدرتمند است که می‌تواند، رهبری و تسلط بر این سیستم را اعمال کند» (Antoniades, 2008: 3). «هژمون منابعم را صرف ایجاد ثبات در سیستم بین‌المللی می‌کند. این کار از طریق ایجاد کالاهای عمومی صورت می‌پذیرد» (Destradi, 2008:10). هژمون علاوه بر فراهم کردن کالاهای عمومی، با سازماندهی روابط کشورها، امنیت بین‌المللی را فراهم می‌کند؛ در واقع، دولت هژمون مشوق‌های منفی و مثبتی را به دیگر دولت‌ها ارائه می‌کند و از این طریق آنها را به مشارکت در نظم موجود وا می‌دارد (مشیرزاده و جعفری، ۱۳۹۱: ۴). ایجاد، تقویت، تأمین هزینه‌ها و گسترش کالاهای عمومی بین‌المللی که تحت عنوان رژیم‌های بین‌المللی (رژیم‌های پولی، مالی، تجاری، سیاسی و نظامی) معرفی شده‌اند، عوامل و ارکان اصلی ایجاد، تثبیت و تقویت نظم هژمونیک بین‌المللی هستند (پور احمدی، ۱۳۸۷: ۴۳). به عبارتی دیگر، ایده‌آسی مربوط به ثبات هژمونیک در تئوری‌های روابط بین‌الملل این است که جهان نیاز به یک قدرت مسلطی دارد که قوانین را ایجاد و اعمال کند (Griffiths, 2005: 63). ولی ممکن است هژمون نسبت به برخی خروجی‌های سیستم حقوقی بین‌المللی ناراضی باشد که در این صورت واکنش‌های منفی نشان می‌دهد. تا به حال دو قدرت هژمون در تاریخ اقتصاد لیبرال ظهور پیدا کرده‌اند: بریتانیا در قرن نوزدهم و آمریکا پس از سال ۱۹۴۵ (Hinnebusch, 2006: 455). در این بخش به‌طور ویژه به آمریکا پرداخته می‌شود.

۴-۱. بی‌توجهی ایالات متحده آمریکا به تعهدات خود پس از تصویب معاهدات

هژمون باید بتواند سایر دولت‌ها را به قواعد نظام بین‌الملل متعهد کند. «توانایی هژمون برای ایجاد تعهد، یکی از ابعاد حساس سیستم بین‌المللی است. زیرا در

محیط آنارشی ایجاد تعهد امری دشوار است» (Gaubatz, 2006: 45). ایالات متحده در رابطه با بسیاری از تعهدات معاهده‌ای خود، سیاست انجام تعهدات در صورت مصلحت‌آمیز بودن را دنبال می‌کند. برای مثال «به‌رغم بی‌توجهی به تعهدات خلع سلاح خود تحت «ان پی تی»، آمریکا نقش برخوردار با کشورهای را ایفا می‌کند که به تعهدات خود تحت ان پی تی عمل نمی‌کنند. در نمونه‌ای دیگر، ایالات متحده به عنوان عضوی از کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی، متعهد به انجام ملزومات گزارش‌دهی و بازرسی است، اما کنگره قانونی را وضع نموده که پایبندی آمریکا را در قبال تعهداتش محدود می‌کند. مورد دیگر اینکه کنوانسیون سلاح‌های میکروبی، ایالات متحده را از ساخت سلاح‌های میکروبی منع می‌کند، اما این کشور در اواخر دهه ۱۹۹۰، بمبی را آزمایش کرد که مسلح به سیاه زخم بود» (ساندرز، ۱۳۸۸: ۷۷).

۴-۲. ایالات متحده آمریکا و دیوان کیفری بین‌المللی

«ایالات متحده همواره به ایجاد یک دادگاه دائم کیفری بین‌المللی علاقه داشته‌است. چنین دادگاهی می‌تواند کسی را که ممکن است از عدالت در دادگاه‌های ملی فرار کند، مجازات کند. از سال ۱۹۹۵، دولت «کلینتون» به دنبال ایجاد دادگاهی بوده تا بتواند در سیستمی جهانی و کارآمد، مؤثر و مناسب عمل کند و از صلح و امنیت بین‌المللی محافظت نماید» (Scheffer, 2017: 12). ولی تشکیل دیوان بین‌المللی کیفری در سال ۲۰۰۲، مخالفت‌های سرسختانه دولت ایالات متحده با آن را در پی داشته‌است؛ زیرا «ظهور دیوان کیفری بین‌المللی معمایی تازه فراروی قدرت‌های بزرگ قرار داده‌است، به گونه‌ای که این قدرت‌ها وجود دیوان را تهدیدی برای منافع خود در نظر می‌گیرند» (Sewall & Kaysen, 2007: 2). آمریکا که خود از پیشگامان تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی بود، «چون روند تأسیس دیوان مطابق منافعش پیش نرفت از آن کنار کشید» (عباسی و کیانی، ۱۳۹۱: ۷). «آمریکا چهار مورد را به عنوان مانعی برای تأیید دیوان اعلام کرد: ۱. قدرت موجود در دیوان توسط هیچ نهادی بررسی نشده و بازپرسی ایجاد شده در دیوان در مقابل هیچ دولت و یا نهادی به غیر از خود دادگاه پاسخگو نیست. ۲. معاهده

رم در حوزه اختیارات شورای امنیت سازمان ملل دخالت کرده است، اما از منشور سازمان ملل تبعیت نمی‌کند. ۳. دیوان به خود اجازه پیگرد حقوقی اتباع آمریکا را می‌دهد که از این طریق حاکمیت آمریکا مخدوش می‌شود. ۴. ممکن است دیوان، مسئولان و نظامیان آمریکایی را به دلایل سیاسی احضار نمایند» (امین‌زاده و صدرزاده، ۱۳۸۸: ۴۷). در واقع «بیم کیفرخواست یا محاکمه اتباع آمریکایی از سوی دیوان، نگرانی اصلی آمریکاست» (Sewall & Kaysen, 2007: 2).

پس می‌توان گفت «هژمون آنجا که حقوق بین‌الملل را در راستای منافع خود نبیند در صورت لزوم آن را نادیده می‌انگارد» (Krisch, 2005: 373). این مسئله نشان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ نقش ویژه‌ای در پردازش و بازخورد سیستم حقوقی بین‌المللی برای شکل دادن به قواعد بین‌المللی دارند، و خروجی سیستم حقوقی هر چه باشد، باید مورد تأیید این دسته از کشورها قرار گیرد، در غیر این صورت نیاز به پردازش مجدد و خروجی مجدد دارد، و اگر این‌گونه نشود، قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه هژمون می‌توانند خروجی سیستم حقوقی را نادیده گرفته و این قدرت را دارند تا آن را نقض کنند. در هر صورت نادیده‌انگاری و نقض قواعد نمی‌تواند زیاد تکرار شود؛ زیرا اعتبار و مشروعیت قدرت‌های بزرگ نیز خدشه‌دار می‌شود.

نتیجه‌گیری

امروزه ضرورت و اهمیت حقوق بین‌الملل بر کسی پوشیده نیست. اگرچه نمی‌توان بسیاری از نظریات واقع‌گرایان را نادیده گرفت، می‌توان مطمئن بود که رعایت حقوق بین‌الملل نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده است. قدرت‌های بزرگ در گذشته آزادی عمل بیشتری برای اقدامات خود در عرصه نظام بین‌الملل داشتند، ولی امروزه رعایت حقوق بین‌الملل برای هر کشوری که می‌خواهد از خود چهره‌ای موجه به نمایش بگذارد الزام‌آور است. این مسئله نیز وجود دارد که نقض قواعد حقوقی از سوی قدرت‌های بزرگ به کرات صورت می‌پذیرد و در قبال آن دست به تفسیر و تغییر قواعد می‌زنند. به‌خصوص در دوره کنونی ایالات متحده حاضر به اجرای کارویژه‌های یک دولت هژمون نیست و این موضوع

رعایت حقوق بین‌الملل را مخدوش می‌سازد، ولی باید یادآور شد که در عرصه جهانی هیچ حکومت و قوه مجریه‌ای وجود ندارد که بخواهد قوانین را اجرا کند، بنابراین حقوق بین‌الملل برای اجرایی شدن نیاز به قدرت و حمایت قدرت‌های بزرگ دارد. در مورد چرایی و چگونگی تعیین‌کننده بودن قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل همان‌طور که مطرح شد، این عمل از طرق مختلف صورت می‌پذیرد. مواردی مانند ایفای نقش در پیش‌نویس معاهدات، هنجارسازی و عرف‌سازی، نهادسازی، معاهدات بین‌المللی، تفسیر قوانین و مجازات ناقضین حقوق بین‌الملل نشان از نقش بارز قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل از جمله هژمون در ایجاد، تثبیت و حمایت از حقوق بین‌الملل دارد. این مسئله به دلیل جایگاه و توانمندی‌های قدرت‌های بزرگ در زمینه‌های مختلف صورت می‌گیرد. در دوره نوین علاوه بر قدرت نظامی که پشتوانه مهمی برای قدرت‌های بزرگ می‌باشد، باید بر قدرت اقتصادی، فرهنگی، و به‌خصوص توانمندی‌های علمی و تکنولوژیک این قدرت‌ها اشاره کرد. این توانمندی‌ها باعث شده است تا در مسائل نوین مانند حوزه فضایی نیز قواعد حقوقی اول‌بار در سایه عملکرد این کشورها به صورت عرف دربیاید، و در مرحله بعد این قدرت‌ها نقش اصلی را در شکل‌گیری معاهدات مربوطه داشته باشند. به‌طور خلاصه، اگرچه در پژوهش حاضر نشان داده شد که قدرت‌های بزرگ آنجا که حقوق بین‌الملل را در راستای منافع خود نینند از آن‌کناره می‌گیرند و یا آن را نقض می‌کنند، این مسئله نیز مهم است که در هر صورت حقوق بین‌الملل در پس اقدامات این کشورها به پیش رانده می‌شود. قواعد حقوقی به نسبت سایر کشورها، اهمیت و سود بیشتری برای هژمون دارد. با استفاده از قواعد حقوقی هژمون می‌تواند نظم مورد نظر خود را به وجود آورد. هزینه‌های اداره نظام بین‌الملل را کاهش دهد و مشروعیت بیشتری برای خود و نظمی که ایجاد کرده است به‌دست آورد. بنابراین می‌توان گفت کشورهای قدرتمند موجد، تثبیت‌کننده و پشتیبان حقوق بین‌الملل‌اند؛ زیرا به نفع آنها و در راستای منافع آنهاست. در مواردی نیز که آن را بر خلاف منافع خود بدانند تا حد امکان از آن‌کناره می‌گیرند و حتی آن را نقض می‌کنند.

منابع

- آزادبخت، فرید (۱۳۸۹). «پارادایم میان رشته‌ای حقوق بین‌الملل: یک بررسی سیستمی با روابط بین‌الملل». *مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی*. د. ۳. ش ۱. صص ۱۳۵-۱۷۱.
- آقایی، داوود (۱۳۸۲). *سازمان‌های بین‌المللی*. تهران: نسل نیکان.
- الهویی نظری، حمید (۱۳۹۲). *حقوق بین‌الملل عمومی*. تهران: نشر دادگستر.
- امین زاده، الهام و سولماز صدرزاده (۱۳۸۸). «بررسی دلایل ایالات متحده آمریکا در عدم الحاق به دیوان بین‌المللی کیفری». *فصلنامه حقوق*. *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*. د. ۳۹. ش ۳. صص ۴۵-۶۲.
- امین زاده، الهام و یونس علاقه بند حسینی (۱۳۹۳). «جایگاه مفهوم حاکمیت در حقوق بین‌المللی فضا». *مجله حقوق بین‌المللی*. ش ۵۰. صص ۳۷-۵۴.
- ایزدی، علی (۱۳۹۴). «نگاهی تطبیقی به اجرای حقوق بین‌الملل در محاکم ملی». *مطالعات حقوق عمومی*. د. ۴۵. ش ۳. صص ۴۹۷-۵۲۹.
- پوراحمدی، حمید (۱۳۸۷). «اقتصاد سیاسی هژمونی چندجانبه‌گرا: سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم‌های لیبرالیستی و گرامشین». *پژوهشنامه علوم سیاسی*. س ۳. ش ۲. صص ۳۷-۶۸.
- پورهاشمی، سیدعباس (۱۳۸۵). «جانشینی دولت‌ها در قلمرو معاهدات». *حقوق تطبیقی*. د جدید. ش ۱. صص ۳۸-۵۶.
- پورهاشمی، عباس؛ زارعی، سحر و خلعتبری، یلدا (۱۳۹۲). «بررسی جایگاه اصل همکاری در حقوق بین‌الملل محیط زیست». *پژوهش حقوق عمومی*. س ۱۵. ش ۳۹. صص ۶۱-۹۳.
- حبیبی مجنده، محمد؛ حسینی آزاد، سیدعلی و رحیم خویی، الناز (۱۳۹۳). «نقد عملکرد ایالات متحده آمریکا در نقض مصونیت قضایی دولت‌ها در آینه حقوق بین‌الملل و رأی ۲۰۱۲ دیوان بین‌المللی دادگستری». *مجله حقوقی بین‌المللی*. ش ۵۱. صص ۶۷-۹۶.
- حسینی، محمد (۱۳۹۲). «لزوم اتکا بر حقوق نرم در راستای توسعه و نهادینه‌سازی حقوق بین‌الملل فضای ماورای جو». *تحقیقات حقوقی آزاد*. س ۶. ش ۲۲. ص ۲-

۲۹.

- جمشیدی، محمد (۱۳۸۶). «نظام‌های بین‌الملل تک قدرت محور: تک‌قطبی، هژمونی، امپراطوری». *مطالعات راهبردی*. ش ۴. صص ۷۸۵-۸۰۴.
- خضری، رویا (۱۳۸۸). «سیاست اروپا در قبال نقش آمریکا در چهارچوب مناسبات فرا آتلانتیک: هژمون لیبرال یا امپریالیستی». *سیاست خارجی* س ۲۳. ش ۲. صص ۴۴۹-۴۷۴.
- خلف رضایی، حسین (۱۳۹۴). «طرفیت‌های حقوق بین‌الملل برای دفاع اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در مقابل تحریم‌های ایالات متحده آمریکا». *آفاق امنیت*. س ۸. ش ۲۹. صص ۱۱۵-۱۳۵.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالترزگراف (۱۳۸۴). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*. ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: نشر قومس.
- دهشیری، محمد رضا و مسلم گلستان (۱۳۹۵). «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه در نظام تک - چندقطبی». *تحقیقات سیاسی بین‌المللی*. ش ۲۷. صص ۱-۳۸.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۲). «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل». *پژوهش حقوق*. ش ۸. صص ۷۳-۱۱۶.
- ذاکریان، مهدی و راضیه مهدوی‌فر (۱۳۹۵). «مسئولیت هژمونیک و موضع آمریکا در برابر مسئولیت حمایت در نظام بین‌الملل». *پژوهشنامه علوم سیاسی*. س ۱۲. ش ۱. صص ۷۰-۴۱.
- رضائی، مسعود (۱۳۹۵). «شبیه‌سازی اقدام نظامی آمریکا علیه سوریه در چهارچوب ملاحظات حقوق بین‌الملل». *مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز*. ۸۵. ش ۲. صص ۲-۳۳.
- ساعد، نادر (۱۳۹۵). *حقوق بین‌الملل معاصر، نظریه‌ها و رویه‌ها*. تهران: انتشارات خرسندی.
- ساعی، احمد و قاسم ترابی (۱۳۸۹). «نظریه ثبات هژمونیک و بحران در نظام اقتصاد جهانی». *فصلنامه سیاست*. د ۴۰. ش ۴. صص ۱۴۳-۱۶۰.
- شمسایی، محمد (۱۳۹۱). «سازمان تجارت جهانی و نظم حقوقی بین‌المللی». *پژوهش حقوق*. س ۱۴. ش ۳۷. صص ۴۱-۶۸.
- ظاهری، علیرضا (۱۳۸۳). «تحولات قاعده مصونیت دولت: تأثیر قانون صلاحیت دادگستری جمهوری اسلامی ایران و قانون مبارزه با تروریسم ایالات متحده آمریکا». *مجله حقوقی*. ش ۳۰. صص ۱۱۹-۱۷۷.
- فرانکل، جوزف (۱۳۷۲). *نظریه معاصر روابط بین‌الملل*. ترجمه: وحید بزرگی. تهران: نشر اطلاعاتی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۱). *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*. تهران: سمت.
- کیت اس پیس، کلیت (۱۳۸۴). *سازمان‌های بین‌المللی*. ترجمه: حسین شریفی طرازکوهی.

تهران: میزان.

مدنی، جلال الدین (۱۳۷۴). *حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل*. ج اول. تهران: نشر همراہ.

محمودی، سید هادی (۱۳۹۰). «تأثیر فناوری‌های علمی بر توسعه و تحول حقوق بین‌الملل فضایی». پژوهش حقوقی. س ۱۳. ش ۳۲. صص ۲۹-۳۲۸.
مشیرزاده، حمیرا و هرمز جعفری (۱۳۹۰). «قدرت هژمون و دولت‌های انقلابی: مطالعه موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران». *روابط خارجی*. س ۴. ش ۱. صص ۴۷-۷۸.

موسوی شیفتائی، مسعود (۱۳۹۱). «تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی». گزارش راهبردی. ش ۳۳. معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.

موسوی‌زاده، رضا (۱۳۹۵). «راهبرد نوین قانون‌گذاری در حقوق بین‌الملل با تأکید بر تحول مفهوم رضایت دولت‌ها: بررسی موردی توافق بین‌المللی ۲۰۱۵ پاریس». پژوهش‌های روابط بین‌الملل. د نخست، ش ۱۹. صص ۲۴۹-۲۷۷.

موسوی‌زاده، رضا و بهنام خسروی (۱۳۹۴). «بریکس و نهادسازی بین‌المللی». سیاست خارجی. س ۲۹. ش ۴. صص ۱۱۱-۱۴۵.

نیازمند، علیرضا (۱۳۹۸). «وعده‌های تحقق نیافته پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و چالش‌های پیش رو: تلاش برای بقاء یا فروپاشی تدریجی؟». *مطالعات بین‌المللی*. س ۱۶. ش ۱. صص ۸۳-۱۰۲.

هدایتی شهیدانی، مهدی و جواد رمضانپور شلمانی (۱۳۹۸). «رویکرد ایالات متحده نسبت به استمرار توسعه اقتصادی - نظامی چین، مورد مطالعاتی دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ». *مطالعات بین‌المللی*. س ۱۶. ش ۲. صص ۷۱-۹۱.

هیود، آندره (۱۳۸۹). *سیاست*. ترجمه: عبدالرحمن عالم. تهران: نشر نی.

Antoniades, A. (2008). From 'theories of hegemony' to 'hegemony analysis' in international relations.

Destradi, S. (2008). Empire, hegemony, and leadership: Developing a research framework for the study of regional powers, in: www.giga-hamburg.de/workingpapers.

Gaubatz, K. T. (2006). Democratic states and commitment in international relations. *International Organization*, 109-139, in: <https://www.cambridge.org/core/journals>.

Ginsburg, T. (2020). Authoritarian International Law?. *American Journal of International Law*, 114(2), 221-260.

Griffiths, M. (2004). Beyond the Bush doctrine: American hegemony and world order. *Australasian Journal of American Studies*, 23(1), 63-75.

- Herbert, A. L. Cooperation in International Relations: A Comparison of Keohane, Haas and Franck' (1996). *Berkeley Journal of International Law*, 14, 222.
- Hinnebusch, R. (2006). The Iraq War and International Relations: Implications for Small States. *Cambridge Review of International Affairs*, 19(3), 451-463.
- Khajeh, A. Kahrazhi, Y. (2014). The characteristic of a big power. *Interdisciplinary Journal Of Contemporary Research In Business*, 85-103.
- Kratochwil, F. (2000). How Do Norms Matter? in the Role of Law in International Politics: Essays in International Relations and International Law, 35 (Michael Byers, ed.), Oxford, Oxford University Press.
- Krisch, N. (2005). International law in times of hegemony: unequal power and the shaping of the international legal order. *European Journal of International Law*, 16(3), 369-408.
- Kreps, S. E., & Arend, A. C. (2006). Why states follow the rules: toward a positional theory of adherence to international legal regimes. *Duke J. Comp. & Int'l L.*, 16, 331.
- Layne, C. (2006). The unipolar illusion revisited: The coming end of the United States' unipolar moment. *International security*, 31(2), 7-41..
- Rotmann, P., Kurtz, G., & Brockmeier, S. (2014). Major powers and the contested evolution of a responsibility to protect, Available at: <http://dx.doi.org/10.1080/146788>.
- Scheffer, D. J. (1999). The United States and the international criminal court. *The American Journal of International Law*, 93(1), 12-22, in: <https://www.cambridge.org/core/journals>.
- Sewall, Sarah B & Kaysen, C. (2007). *The United States and the International Criminal Court*, Rowman & Littlefield Publishers, INC. 2000.
- Stahn, C. Responsibility to Protect: Political Rhetoric or Emerging Legal Norm?" (2007) 101. *AJIL*, 1, 99-at.